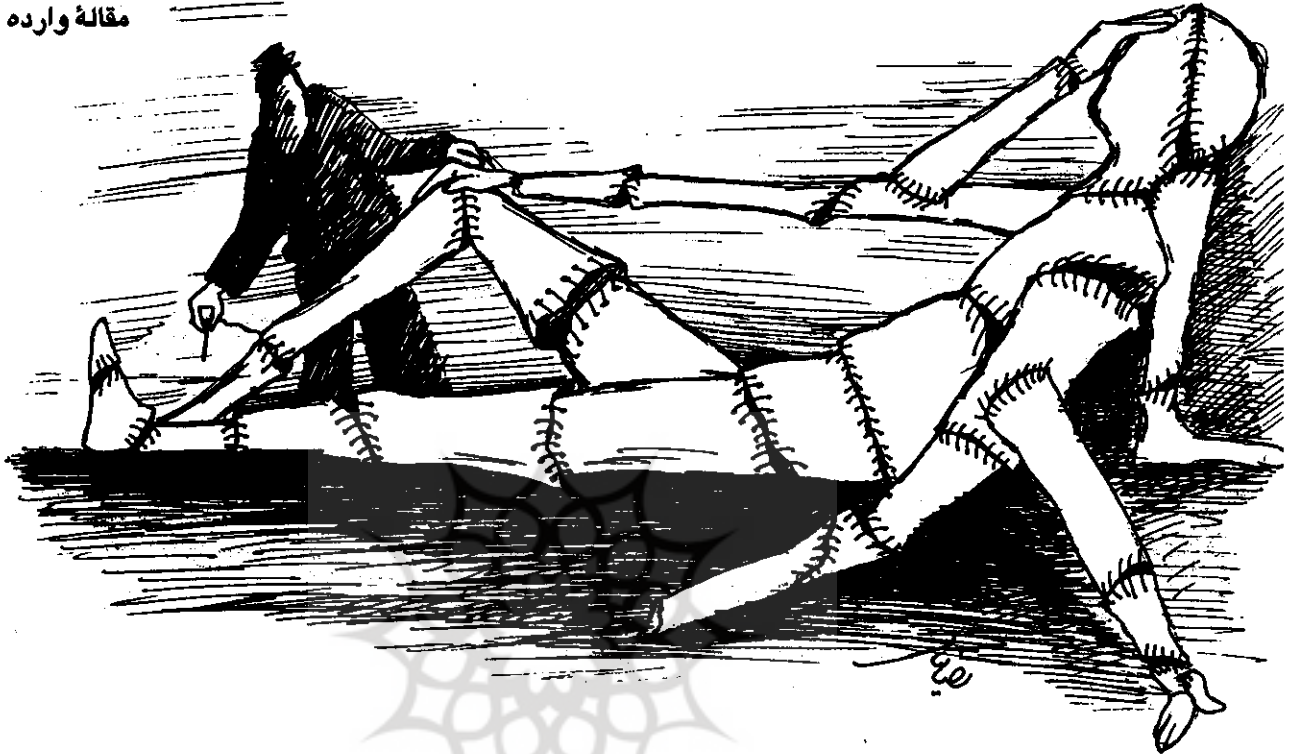


عبور از ایدئولوژی (۲)

مقاله وارده



در شماره نخست چشم انداز ایران در مقاله‌ای تحت عنوان «عبور از ایدئولوژی» به این نکته پرداخته شد که ایدئولوژی محصول ترجیحات و گزینش‌هایی است که در نهایت به شکل یک آیین نامه تدوین می‌شود؛ اما در عین حال ایدئولوژی را مقوله‌متغیری ارزیابی کردیم که می‌تواند تحت تأثیر عوامل مختلفی قرار گیرد.

۲. دیدگاهی که ایدئولوژی را برخاسته از موقعیت طبقاتی و اجتماعی می‌داند؛

۳. دیدگاهی که در نقد ایدئولوژی به جهان بینی اولویت می‌دهد و پس از آن به سراغ سایر عوامل می‌رود.

در بخش نخست نوشتار عبور از ایدئولوژی به این نکته اشاره شد که ایدئولوژی در ساختار قدرت، نقش یک عامل توجیه‌گر را پیدا می‌کند و در واقع نقش زینت دهنده خطمشی‌های از پیش تعیین شده را ایفا می‌کند. مانند حکومتی که برای بقا به شکست‌خیز مخالف دست می‌یازد، اما ایدئولوژی را برای توجیه این روش به کار می‌گیرد. در این نوشتار علاوه بر ارزیابی تأثیر قدرت در ساختار یک ایدئولوژی، به وجوه دیگری چون مقبولیت اجتماعی و همچنین کارکرد ایدئولوژی در نهضت‌های اجتماعی خواهیم

در شماره نخست چشم انداز ایران در مقاله‌ای تحت عنوان «عبور از ایدئولوژی» به این نکته پرداخته شد که ایدئولوژی محصول ترجیحات و گزینش‌هایی است که در نهایت به شکل یک آیین نامه تدوین می‌شود؛ اما در عین حال ایدئولوژی را مقوله‌متغیری ارزیابی کردیم که می‌تواند تحت تأثیر عوامل مختلفی قرار گیرد و نهایی‌ترین منبع مولد ایدئولوژی «جهان بینی» فرض شد که در واقع نشانگر جایگاه نظارت ما بر پدیده‌ها و امور است. اما در مقابل این فرضیه، دیدگاه‌های دیگری وجود دارد که ایدئولوژی را محصول موقعیت طبقاتی یا ضرورت‌های عملی می‌داند. ما این بار در نقد و ریشه‌یابی فرآیندهای ایدئولوژیک، به سه منظر می‌پردازیم:

۱. دیدگاهی که ایدئولوژی را با پیامدهای عملی آن محک می‌زند؛

پرداخت و این موضوع را کالبد شکافی خواهیم کرد که ماهیت ایدئولوژی در دوران قبل از رسیدن به حاکمیت با دوران پس از قدرت چه تفاوت‌هایی دارد و آیا اساساً رهایی از مقوله ایدئولوژی امکان‌پذیر است یا این که اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. در عین حال در نوشتار قبلی بر این نکته تأکید شد که اگر راه‌گریزی از ایدئولوژی متصور نباشد، در آن صورت برای اجتناب از برخورد ابزاری با مقوله‌های ایدئولوژیک، راهی جز توزیع قدرت باقی نمی‌ماند و به همین دلیل تقدم جمهوریت بر اسلامیت یک ضرورت منطقی تلقی شد تا پس از توزیع قدرت، ایدئولوژی جایگاه واقعی خود را در تعامل گروه‌های ذینفع اجتماعی بازی کند و در خدمت تکامل فکری جامعه درآید.

۱. نقد ایدئولوژی از طریق پیامدهای عملی آن

در ارزیابی پیامدهای عملی یک ایدئولوژی باید این نکته به دقت اثبات شود که آن پیامدها محصول بی‌واسطه یک ایدئولوژی است. گاه این رابطه به اندازه‌ای شفاف است که می‌توان با کم‌ترین دخل و تصرف ارتباط گزاره‌های ایدئولوژیک با پیامدهای عملی را نشان داد. پدیده‌ای چون جنبش فاشیسم و نازیسم در دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ مصداقی از این شفافیت است؛ به گونه‌ای که صاحبان ایدئولوژی به روشنی از گزاره‌های ایدئولوژیک خود روند تصفیه و پالایش نژادی را استنتاج می‌کردند. در ارجاع پیامدهای عملی به یک ایدئولوژی ضرورت دارد که ما به گزاره‌های روشنی از صاحبان آن ایدئولوژی دست یافته باشیم. در غیر این صورت دو عنصر اساسی قدرت و مقبولیت اجتماعی می‌توانند در پیامدهای عملی تأثیرگذار بوده و اجازه ندهند که گزاره‌های ایدئولوژیک عیناً به عمل تبدیل شوند؛ حال این عمل از دیدگاه ما مثبت تلقی شود یا منفی ارزیابی گردد!

در مقایسه عملکرد سیاسی پل پوت در کامبوج و دانیل اورتگا در نیکاراگوئه، ما با این دشواری مواجهیم. با آن که هر دو جریان خود را مقید به یک ایدئولوژی سوسیالیستی می‌دانند، اما در کامبوج پل پوت بیش از یک میلیون نفر را در اردوگاه‌ها و مزارع به هلاکت می‌رساند، در حالی که ساندنیست‌ها به رهبری اورتگا به آرای مردم نیکاراگوئه احترام گذاشته و حکومت را به چامورا واگذار می‌کنند. در این‌جا نقد ایدئولوژی به مانع بزرگی برخورد می‌کند، چرا که مشخص نیست آیا عملکرد اورتگا تحت تأثیر عنصر مقبولیت اجتماعی یا فشار آمریکا بوده است یا این که باید آن را به حساب مرام دموکراتیک ناشی از ساختار ایدئولوژیک ساندنیست‌ها گذاشت. همچنین در تحلیل عملکرد پل پوت که پیش از رسیدن به این مسند یک معلم بود این پرسش پیش می‌آید که آیا سببیت و درندگی او ملهم از اندیشه‌های سوسیالیستی بوده است یا این که در کشاکش احزاب درگیر در کامبوج او روش کشتارهای دسته‌جمعی را به عنوان یک تاکتیک پیش برنده اتخاذ می‌کند؟

همچنین در ارزیابی مقایسه‌ای خطمشی سازمان مجاهدین قبل و بعد از انقلاب نیز این پرسش مطرح می‌شود که آیا وسواس مجاهدین اولیه در نحوه عملیات نظامی به خاطر این که مبدا به مردم لطمه‌ای وارد شود یا ایدئولوژی مجاهدین مطابقت دارد، یا نحوه عملکرد سازمان در بعد از انقلاب و با هدایت ترورهای شبانزده؛ به گونه‌ای که برخی صرفاً به دلیل داشتن ریش، ترور می‌شدند.

این گونه ظهور و بروزهای متفاوت از یک ساختار ایدئولوژیک واحد، دشواری‌های زیادی را در تطبیق سازوکار عملی یک جریان با ایدئولوژی مورد نظر او پدید می‌آورد. به ویژه آن که دو عنصر مقبولیت و قدرت بر این روند اثرگذاری عمیقی دارند. شاید به همین دلیل است که برخی محققان واکنش روحانیت در فتوای تحریم تنباکو را تحت تأثیر عنصر مقبولیت می‌بینند و نه آن که برخاسته از ایدئولوژی روحانیت باشد. این تحلیل صرف‌نظر از صحت و سقم آن به این عنصر اشاره دارد که سازوکار اجرایی یک جریان الزاماً برگرفته از ایدئولوژی و آیین‌نامه او نمی‌باشد.

۲. ارجاع ایدئولوژی به موقعیت طبقاتی و اجتماعی صاحبان آن

راه حل دیگری که برای تعیین ماهیت و جهت‌گیری یک ایدئولوژی ارائه می‌دهند، سنجش آن با پایگاه عینی طبقاتی است؛ این که بگو در کجا ایستاده‌ای تا بگویم چگونه می‌اندیشی! این روش در مواردی می‌تواند ما را به ماهیت یک ایدئولوژی واقف کند، اما در عین حال نمی‌توان آن را یک

در ارجاع پیامدهای عملی به یک ایدئولوژی ضرورت دارد که ما به گزاره‌های روشنی از صاحبان آن ایدئولوژی دست یافته باشیم. در غیر این صورت دو عنصر اساسی قدرت و مقبولیت اجتماعی می‌توانند در پیامدهای عملی تأثیرگذار بوده و اجازه ندهند که گزاره‌های ایدئولوژیک عیناً به عمل تبدیل شوند.

معیار مطلق فرض نمود. در پاره‌ای از مقاطع مانند درگیری‌های جریان تجاری - سنتی با دولت میرحسین موسوی، رابطه ایدئولوژی با موقعیت طبقاتی صورت آشکاری به خود می‌گیرد، اما در عین حال نمی‌توان از جریان‌هایی که بدون داشتن منافع آشکار طبقاتی در این نزاع وارد می‌شوند، چشم پوشید. این که تصور کنیم تمامی مدافعان مالکیت خصوصی و بورژوازی از منظر حساب‌های بانکی و املاک و مال‌التجاره‌های خود به این خطمشی رسیده‌اند، حداقل با بسیاری از مصادیق تاریخی و اجتماعی مطابقت نمی‌کند. البته از این نکته نیز نمی‌توان غفلت نمود که در این گونه نزاع‌ها جریان‌های ذینفع می‌کوشند با دست گذاشتن بر انگیزه‌های متفاوت جریان‌ها آن‌ها را با خود همسو کنند. کما این که جریان سنتی تجاری در هجوم به دولت میرحسین موسوی با طرح این که روش‌های این دولت مشابهت زیادی با روش‌های کمونیستی دارد، برخی از جریان‌هایی را که از ماتریالیسم فلسفی نفرت داشتند، تحریک به مخالفت می‌کردند؛ با این استدلال که روش‌های دولت موسوی برخاسته از مرام ملحدین و منکرین خداوند است.

از سوی دیگر تجارب بشری نشان می‌دهند که همه انسان‌ها الزاماً به آن‌جا که ایستاده‌اند، تعلق خاطر ندارند. چه بسا کارگری که رؤیای بورژوا

شدن را در سر می‌پروراند و جایگاه عینی خود را نامطبوع می‌داند؛ که در این صورت احساس حقارت فرو خورده می‌تواند انگیزه نیرومندی باشد که به طبقه خویش خیانت کند و در خدمت مطامع طبقه مطلوب خویش قرار گیرد. چنین تحولی گاه گنج‌کننده می‌نماید، چرا که در این روند، عناصر تهیدستی را می‌بینیم که با اخلاص در راه منافع دیگری جان می‌بازند.

۳. تطبیق ایدئولوژی با جهان بینی

گر چه نمی‌توانیم بگوییم که جهان‌بینی تنها مولد ایدئولوژی است، ولی می‌توان گفت که منبع اصلی شکل‌گیری یک ایدئولوژی، جهان‌بینی است. در نوشتار عبور از ایدئولوژی نیز این نکته مورد تأکید قرار گرفت که در تبدیل یک جهان‌بینی به ساختار اجرایی و عملی، آیین‌نامه‌های ایدئولوژیک ایفای نقش می‌کنند. بر این اساس بدون ارزیابی جهان‌بینی، کم‌تر می‌توان ماهیت یک ایدئولوژی را تشخیص داد. در تبدیل جهان‌بینی به عمل، ایدئولوژی همانند یک واسطه جبراً خود را تحمیل خواهد کرد، مگر آن که کسی ادعا نماید به دنبال هیچ گونه ترجیحی نیست و می‌خواهد صرفاً به نظاره جهان آفرینش بنشیند. با این حال ایدئولوژی بالضروره منعکس‌کننده

ایدئولوژی در هرم قدرت نقشی متفاوت بازی می‌کند و معطوف به حفظ سازوکار قدرت است... برای یک جنبش محروم از قدرت، ایدئولوژی نقشی حیاتی ایفا می‌کند و در واقع جایگزین امکانات اقتصادی و رانت‌های سیاسی - اجتماعی است.

جهان‌بینی نیست و چه بسا در تلویین یک ایدئولوژی، عناصری به مصلحت از دیگر مجموعه‌ها به عاریت گیرند تا بر مقبولیت خود بیفزایند. بی‌گمان آن کس که در ساختار ایدئولوژیک خود دم از عدالت اجتماعی می‌زند ولی در جهان‌بینی وجود فقرا را محصول مشیت الهی می‌داند، حداقل یک نوع ناسازگاری میان جهان‌بینی و ایدئولوژی را به نمایش می‌گذارد. بر این اساس ایدئولوژی او نمی‌تواند به طور تمام و کمال آیین‌نامه اجرایی او باشد، پس به ناچار تحقق عدالت اجتماعی را با روش‌هایی چون صدقه، سوبسید و... دنبال می‌کند. در ناسازگاری میان ایدئولوژی و جهان‌بینی باید به دنبال عوامل تأثیرگذار ثانوی چون قدرت و مقبولیت گشت.

در نقد یک ایدئولوژی وقتی به ارزیابی جهان‌بینی مستتر در آن می‌پردازیم، همزمان توجه به جایگاه طبقاتی، نوع معیشت و هویت تاریخی از اهمیت بسیار برخوردار است و ولی از این عوامل مهم‌تر تلقی انسان از حقیقت و نوع ارتباط با آن است که در واقع تعیین‌کننده‌ترین عامل در شکل‌گیری یک جهان‌بینی به شمار می‌آید. چون به مقوله حقیقت اشاره کردیم و برای آن که ذهن به دنبال موشکافی فلسفی نرود، باید بدانیم که حقیقت را هر گونه تلقی کنیم، رابطه‌ای میان خود و آن حقیقت تصور می‌نماییم که در نگرش و روش‌ها تأثیر بسزایی دارد. این که حقیقت

می‌تواند ورای طبقات، نژادها، صنف‌ها و... با موجودیت انسان‌ها ممزوج شود و از رگ گردن به تمامی انسان‌ها نزدیک‌تر است و در انحصار طبقه یا کاست مشخصی نیست، بی‌گمان با آن تلقی که دستیابی به حقیقت را در یک نظام پلکانی تصور می‌کند و همانند ساسانیان هر رتبه‌ای را تغییرناپذیر می‌پندارد، صورت‌های متفاوتی از جهان‌بینی را شکل می‌دهند که در تداوم می‌تواند ایدئولوژی‌های مختص به خود را بی‌آفریند. در چنین بستری اگر به مقوله‌های مشابهی در ایدئولوژی‌های معارض برخورد کنیم، اساساً در ارجاع آن به جهان‌بینی خواهیم توانست پی به ماهیت واقعی آن آموزه ایدئولوژیک ببریم. در این حالت مرزبندی به عنوان مثال شعار عدالت شریعتی با طرح عدالت توسط یک جریان سنتی تجاری، در تطبیق با جهان‌بینی مورد نظر آن‌ها امکان‌پذیر خواهد بود که البته می‌توان با ارزیابی پیامدهای عملی نیز به ایضاح این موضوع کمک کرد.

در ارزیابی محور مختصات یک اندیشه، اگر در جهان‌بینی، وجود فقرا محصول اراده الهی تلقی شود، ولی در ایدئولوژی، عدالت ضروری شمرده گردد، چون در عمل گامی بیش از دادن صدقه و سوبسید برداشته نمی‌شود، می‌توان این گونه نتیجه گرفت که آموزه ایدئولوژیک چنین جریانی تحت تأثیر عوامل ثانوی چون قدرت یا مقبولیت شکل گرفته است و تناسبی با جهان‌بینی و پیامدهای عملی این جریان ندارد.

در نقد بنیادی یک جریان باید نخست معطوف به جهان‌بینی شد تا به تبع آن پیامدهای عملی آن را نیز تشخیص داد؛ یعنی بگو جهان را چگونه می‌بینی تا بگویم چگونه عمل خواهی کرد! با این حال تحت تأثیر عوامل ثانوی چون قدرت و مقبولیت، ایدئولوژی می‌تواند دو هویت پنهان و آشکار داشته باشد. ایدئولوژی آشکار آن است که به صورت آیین‌نامه‌ای مدون به جامعه ارایه می‌شود و ایدئولوژی پنهان به واقع آن چیزی است که پیامدهای عملی راه‌هدایت می‌کند و صاحبان آن حتی در مواقعی انتساب آن ایدئولوژی را به خود انکار می‌نمایند، اما در حقیقت، آن ایدئولوژی منعکس‌کننده جهان‌بینی آن‌هاست.

رویکردهای مختلف به ایدئولوژی

رویکرد به ایدئولوژی قبل از دستیابی به قدرت، با زمانی که صاحبان ایدئولوژی بر اربکه قدرت می‌نشینند، تفاوتی جدی و بنیادی دارد. تمسک جریان‌های محروم از قدرت به مقوله‌های ایدئولوژیک در این جهت است که با تئوریزه کردن آرمان‌ها صفوف خود را متشکل کنند و در واقع نوعی سلاح تهاجمی در مقابله با قدرت حاکم پدید آورند. در این حالت ایدئولوژی اساساً معطوف به نقد قدرت و در هم شکننده اتوریته حاکم است. اما همچنان که قبلاً گفته شد ایدئولوژی در هرم قدرت نقشی متفاوت بازی می‌کند و معطوف به حفظ سازوکار قدرت است. بر این اساس، ایدئولوژی در دستان حاکم و محکوم دو رویکرد کاملاً متفاوت پیدا می‌کند. برای یک جنبش محروم از قدرت، ایدئولوژی نقشی حیاتی ایفا می‌کند و در واقع جایگزین امکانات اقتصادی و رانت‌های سیاسی - اجتماعی است؛ می‌توان در آن تجدید نظر کرد، ولی به هر حال جایگزین ایدئولوژی نقد شده، یک ایدئولوژی جدید خواهد بود.

شاید در عصری که شعار جنبش مدنی و لیبرالیزه کردن ساختار سیاسی - اجتماعی جایگزین شعارهای رادیکال دهه‌های گذشته شده، این گونه به

نظر آید که عصر تمسک به ایدئولوژی سپری گشته است، چرا که به زعم برخی از اندیشمندان معاصر، ایدئولوژی صلاحی تخریبی در دوران انقلاب به شمار می آید. اما اگر ایدئولوژی آیین نامه چگونه عمل کردن و جهت گیری های مقطعی و مرحله ای تلقی شود، حتی در دوره اصلاحات مسالمت آمیز نیز نمی توان از رویکرد ایدئولوژیک اجتناب کرد. برای مثال، شعار پرهیز از خشونت و این که رفتار مسالمت آمیز قانونی را باید تلاوم بخشید، یک توصیه ایدئولوژیک است که مبتنی بر یک رشته ترجیحات و گزینش های درهم تنیده است. البته اگر این توصیه به واقع محصول یک جهان بینی باشد، بسی بنیادی تر و کارآتر از زمانی است که ما صرفاً به دلیل ضعف فیزیکی نیروها و عدم تعادل قوا چنین شعاری را مطرح کنیم؛ چه در غیر این صورت به محض اخذ توانایی، این شعار فراموش می شود و در واقع تابعی از مقوله قدرت می شود و نه آن که مانند الگوی گاندی و ماندلا حتی بعد از رسیدن به قدرت تلاوم یابد.

با این حال، صرف نظر از پدیده های استثنایی تاریخ، ایدئولوژی در ساختار قدرت نقش یک عنصر توجیه گر را ایفا می کند و به همین دلیل اگر یک ایدئولوژی در مراحل نتواند از عهده چنین کاری برآید، ساختار قدرت با ترجیح مصالح استراتژیک خود از ایدئولوژی عبور خواهد کرد. از این جهت، تجدیدنظر طلبی ایدئولوژیک در ساختار حکومت با تجدیدنظر یک جنبش محروم از قدرت، تفاوتی بنیادی دارد. در یک جنبش به دلیل نقش حیاتی ایدئولوژی هر گونه تجدیدنظر مستلزم چالش های بسیاری در روح و روان معتقدان به آن ایدئولوژی است و عبور از آن و رسیدن به ایدئولوژی نوین به مجاهدت های بسیاری نیازمند است. این که داشتن نگاه ایدئولوژیک را نقد کنیم و تصور نماییم می توان به نقطه ای رسید که در آن جا فارغ البال از آیین نامه های ایدئولوژیک به داوری بنشینیم، ساده اندیشانه می نماید. آنان که کمابیش با محصولات جدید فکری غرب آشنا هستند، بی گمان می دانند که در شرایط کنونی حتی دفاع از لیبرالیسم چه در عرصه سیاست و چه در عرصه اقتصاد از جانب برخی صاحب نظران، صبغه ایدئولوژیک دارد که حتی با علم به برخی بازتاب های منفی آن در بحران اخیر آسیای جنوب شرقی و روسیه حاضر به تجدیدنظر در آن نیستند.

همان گونه که پیش از این گفته شد، در تبدیل جهان بینی به عمل، ایدئولوژی همانند یک واسطه جبراً خود را تحلیل خواهد کرد، مگر آن که کسی ادعا نماید تنها می خواهد جهان آفرینش را به نظاره بنشیند. به جای تلاش بیهوده در جهت ریشه کن نمودن نگاه ایدئولوژیک باید معطوف به نقد جهان بینی شد، چرا که نقد یک ایدئولوژی بدون در نظر گرفتن جهان بینی، نهایتاً صاحبان آن ایدئولوژی را وادار می کند که پنهان کاری نموده و شکل پیچیده تری از آن را باز تولید کنند. این که ساختار قدرت با ایدئولوژی شاهنشاهی، مخالف خود را شکنجه می کند یا با ایدئولوژی طالبان، یا با ایدئولوژی آتاترکیسم، تفاوتی در اصل ماجرا به وجود نمی آورد. ساده اندیشی است اگر تصور کنیم با رهایی از ایدئولوژی شاهنشاهی - آن هم بدون توجه به جهان بینی - از دست شکنجه رها خواهیم شد. بدون شک سیل بی شمار مفقودین و معلومین در آمریکای لاتین، نه محصول ایدئولوژی کلیسای کاتولیک است و نه محصول ایدئولوژی طالبان! بر این اساس اگر نقد یک ایدئولوژی بدون توجه به جهان بینی پایان راه پنداشته شود، دچار ساده اندیشی مضاعفی خواهیم شد و در مواجهه با اشکال نوین

ایدئولوژی، سرانگشت حیرت را به دندان خواهیم گزید که چگونه ادعاها تا این اندازه متفاوت، ولی عملکردها چنین مشابه هستند!

بر این اساس نتیجه می گیریم:

۱. برای تعیین خلوص یک ایدئولوژی ابتدا باید مبنای جهان بینی آن را ارزیابی نمود و سپس به پیامدهای عملی و موقعیت طبقاتی صاحبان آن ایدئولوژی پرداخت.

۲. قدرت و مقبولیت اجتماعی، دو عنصر تعیین کننده هستند که ساختار ایدئولوژیک را تحت الشعاع قرار می دهند و به همین دلیل بعد از نقد جهان بینی باید تأثیر این دو عنصر را نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

۳. تلقی انسان از نوع ارتباط با حقیقت، نقش تعیین کننده ای در جهان بینی دارد که به تبع آن ایدئولوژی متناسب با خود را شکل می دهد. ارتباط بی واسطه با حقیقت و یا ارتباط پلکانی و کانالیزه شده با حقیقت هر

آنان که کمابیش با محصولات جدید فکری غرب آشنا هستند، بی گمان می دانند که در شرایط کنونی حتی دفاع از لیبرالیسم چه در عرصه سیاست و چه در عرصه اقتصاد از جانب برخی صاحب نظران، صبغه ایدئولوژیک دارد.

یک ساخت های گوناگونی از جهان بینی را شکل می دهند.

۴. نقد یک ایدئولوژی بدون نقد جهان بینی، ابرتر خواهد بود و ایدئولوژی های جدید را با همان پیامدها باز تولید خواهد کرد.

۵. داشتن یک نگاه ایدئولوژیک به قضایا اجتناب ناپذیر است و نقد یک ایدئولوژی به دنبال خود انتخاب ایدئولوژی جدید را شکل خواهد داد. بر این اساس برای گریز از آفات یک ایدئولوژی، راه نجات در ترک نگاه ایدئولوژیک نیست، بلکه با تحلیل نسبت ایدئولوژی با جهان بینی، موقعیت طبقاتی، قدرت و مقبولیت، باید از آن آفت زدایی نمود.

